

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific

علمی

فرستنده: گروه پروسه  
شورش رها  
۲۹ جون ۲۰۱۳

## آسیب شناسی جامعه منفعل و یا چرا غرور ملی می آفرینیم؟ ۱

### پیش گفتار

شیپور جنگ به صدا در می آید و سر تیتز روزنامه ها از جنگی قریب الوقوع حکایت می کند. کشور پس از سالها تحمل تحریم های بین المللی گسترده کمر خم کرده است. فعالان سیاسی، حقوق بشری و حتا هنرمندان و نویسندگان یا محکوم به حبس می شوند یا مجبور به تبعید. کارگران و معلمان معیشتی زیر خط فقر دارند. دانش جویان به سکوت و داشته می شوند. ارزاق و کالاهای اساسی یا کمیاب می شوند و یا گرانی آنها را از سفره مردم حذف می کند. رشد تورم روز شمار می شود. کمربند خفقان و سرکوب آزادی های فردی و اجتماعی روز به روز تنگتر می شود. ناکارآمدی دولت و سیاست های مطلق گرایی حکومت سراسر کشور را به تخریب می کشاند و ظلم و نابرابری مفاهیمی می شوند که همگان از هر طبقه اجتماعی تجربه می کنند. با این حال، مردم همچنان برای انگشت شمار مدال های المپیک که پرچم این حکومت را بالا می برد هورا می کشند، و در اعیادی که حتا با باورهای آنها در تضاداند پایکوبی می کنند. بهانه های بسیاری برای این مردم وجود دارد که به خشم آیند و در خیابان ها خشم خود را فریاد بزنند. اما سکوتی که شاید چندان هم علامت رضای آنها نباشد همچنان بر جامعه حکم فرماست.

احزاب اوپوزسیون سرگردان در پیشبرد حرکت های مردمی، دست به کمپین های بی تأثیر می زنند. شکاف بین مردم و اوپوزسیون روز به روز بیشتر می شود. این جامعه ماهیتی ارتجاعی به خود می گیرد: بیشترین فشارها را تحمل می کند و با کمترین بهانه ای خود را از فشار می رها کند و ترمیم می شود، بدون آنکه تلاشی مؤثر در تغییر کند. علت چیست؟ آیا با جامعه ای خاص طرفیم که در قواعد استاندارد جامعه شناختی نمی گنجد؟ آیا واقعاً استاندارد در دریافت واکنش های اجتماعی در برابر محرک ها در بحث جامعه شناسی وجود دارد؟ آیا جدا از فرهنگ و تاریخ و فاکتورهای قوم شناختی مؤثر در خصوصیات جامعه شناختی، عنصر اساسی تری در تعیین حرکت های مردمی وجود دارد؟ البته!

### مقدمه: انفعال اجتماعی و کارکرد مغز

مغز انسان ها به طور خودکار قابلیت ترمیم خود را دارد. ذهن بشر نیز همان طور که فی نفسه قابلیت تخریب، قابلیت خلق و قابلیت بزرگ نمایی دارد، توانایی ترمیم را نیز داراست. یکی از ستراتیژی هایی که ذهن به طور خودکار برای ترمیم از آن استفاده می کند، خلق دنیائی انتزاعی است. این روشی است که مغز به طور اتومات در مواقعی که ذهن قابلیت پردازش و یا پذیرش داده های محیطی را ندارد برای التیام و بالانس کردن هورمون ها به کار می گیرد. همه ما

گاهی در شرایط سخت به رؤیا پناه می‌بریم. رؤیاهائی که بسیار دور از واقعیت هستند. سرخوردگی‌های زیاد و ترس از مواجهه با واقعیات، رؤیاهای دور از دستی را می‌سازند. تمام ادیان هم با ترسیم بهشت از همین روش «رؤیا بافی» برای فعال نگه داشتن تخیل بشر بهره برده‌اند. فرایند تخیل فراری است که مغز در برابر واکنش‌هایی که می‌تواند به طور طبیعی در برابر ناملایمات نشان دهد می‌سازد. جامعه‌ای که دیپرشن، در اثر حضور تنش‌ها و ناملایمات غیر قابل تحمل و گذر تاریخی از ناکامی‌ها، سرخوردگی‌ها، و شکست‌ها، بدان دچار شده است، به طور خودکار رو به تخیل می‌آورد. تخیل مثلاً خوشحالی‌های زودگذر در پارتی‌ها، مسافرت‌ها و پیکنیک، اعیاد ملی، و یا شادمانی از پیروزی‌های نچندان ریشه‌دار ملی با بالا بردن غرور ملی.

بالتبع با بالا رفتن فشارهای اجتماعی و اقتصادی گسترده در سطح جامعه، این جامعه نه تنها به سمت خیزش و مواجهه با ناملایمات سوق نمی‌یابد، بلکه با افزایش ناامیدی به شدت به سمت تخیل کشانده می‌شود. مذاهب برنده این میدان‌اند، و رشد مذهبیت در این جوامع در چنین شرایطی بیشتر می‌شود. انفعال نیز نتیجه دیگری است که به وجود آمدن و اپیدمی شدن آن بی تردید رخ خواهد داد. از آنجائی که یکی از علائم دیپرشن حاد «پروکرسستینیشن» یا به تعویق اندازی است، جامعه‌ای که در سطح گسترده بدان مبتلاست، جامعه‌ای دیپرس محسوب می‌شود، و تخیل و انفعال تنها کارکردی است که از آن توقع می‌رود. ممالک شرقی با وجود تمام عناصر محرک در پدیداری دیپرشن از ازمینه دور، به راحتی می‌توانند در برابر ستم‌ها و ناملایمات سر خم کنند و به انفعال و تخیل رو بیاورند. برای برانگیزش این جوامع، ایجاد رعب، تنذیر، و رونمایی از واقعیات تلخ اجتماعی چندان کارا نخواهد بود و به انفعال بیش از پیش آن‌ها خواهد انجامید. پس چاره چیست؟ چه روش‌هایی می‌تواند این خمودگی اجتماعی را به حداقل رسانده و موجبات بروز خیزش‌های مردمی را فراهم آورد؟

### دیپرشن و کارکرد مغز

این که از عوامل اصلی دیپرشن عوامل ژنتیکی است و بررسی‌های «دی.ان.ای» افراد مبتلا بر اثبات این ادعا صحه می‌گذارد از دید بسیاری از نوروسایکولوژیست‌ها بلامنازع است. اما دلایل بیداری این ژن و یا تشدید آن در افراد مختلف می‌تواند وابسته به محرک‌های مختلفی من جمله محرک‌های محیطی باشد. آنچه مسلم است هر فردی در طول عمر خود ممکن است در شرایط دشوار و یا در اثر تحمل حوادث ناگوار وارد مرحله‌ای از «تراما» شده و دیپرشنی مقطعی را تجربه کند. بسیاری از روان‌شناسان تأیید نمی‌کنند که این دیپرشن مقطعی خواهد بود، بلکه می‌تواند سالیان سال به طور خفته در فرد پنهان بماند و با تجدید ترامائی دیگر دوباره بروز کند. چه عوامل ژنتیکی در بروز دیپرشن مؤثر باشند و چه عوامل محیطی، چنانچه دیپرشن در فردی پدیدار شود کارکرد مغز مبتلا را تغییر می‌دهد.

استقانی پاپاس بر اساس آخرین یافته‌های نورو لینگویستیک که فاکس‌نیوز نیز در سیزدهم اگست گزارشی از این دستاورد در سایت خود منتشر کرده بود [۱]، از افت بخشی از مغز به نام «دورسو لترال پریفرانتال کورتکس» [۲] در اثر دیپرشن خبر می‌دهد. عملکرد این بخش مغز که در ناحیه ۹ تا ۱۲ برادمن قرار دارد (لایه خارجی جلوی مغز) در قضاوت‌های اجتماعی، ابراز احساسات، حافظه اجرائی، هدایت اعمال هدفمند، و توانش تفکر انتزاعی است. همچنین توانائی پردازش مفاهیم دروغ نیز توسط همین بخش هدایت می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که با اعمال شوک تی.ام.اس. (تحریک کرانیکل مغناطیسی) می‌توان این بخش دروغ پرداز مغز را به عملکردی در بیان حقایق واداشت. به علاوه آنچه در روان‌شناسی با عنوان «رؤیای شفاف»، یا لوسید دریم [۳]، روایاتی که فرد خواسته اختیار می‌کند که بسازد، شناخته می‌شود از فعالیت‌های اصلی این بخش مغز است.

دکتر پاپاس در این تحقیق بیان می‌کند در بین افراد دیپرس این بخش مغز به طرز مشهودی کوچکتر می‌شود. او پنج ژن سیناپسی که در تشکیل پیوندهای نورونی این بخش مغز مؤثر می‌شمارد را در افراد دیپرس کمتر فعال می‌یابد. وجود این ژن‌ها (synapsin 1, Rab3A, calmodulin 2, Rab4B and TUBB4) جدا از تأثیر بر سیگنال‌های کیمیائی سیناپسی مغز، در بازیافت و بازسازی پروسه سیناپسی مؤثراند. تغذیه این پنج ژن از فاکتور گاتا ۱ است که در افراد دیپرس دو برابر افراد معمول تولید می‌شود. ترشح بیش از حد گاتا ۱ باعث کند شدن واکنش‌های طبیعی افراد دیپرس به محرک‌های محیطی می‌شود. فی‌المثل در آزمایشی بر موش‌های صحرایی، موش‌هایی که با وجود فاکتور گاتا ۱ دو برابر از سایر موش‌ها و دیپرس حاصل در آب قرار می‌گرفتند مدت زمان بیشتری نسبت به دیگر موش‌ها بی‌حرکت در آب می‌ماندند.

بر اساس همین تحقیق، علت اصلی بالا رفتن فاکتور گاتا ۱ در افراد، وجود استرس مزمن است. شرایط اجتماعی، محیطی، و وقایع متناوب و گاه بی‌وقفه ترامیک در افراد به بالا رفتن میزان فاکتور گاتا ۱ و در نتیجه دیپرس که نتیجه‌ای چون انفعال، سستی، رویاسازی و کندی در پاسخ به محرک‌های محیطی و قضاوت‌های به موقع اجتماعی در پی دارد، می‌انجامد.

مشکل اساسی این است که دیپرس بیماری پنهانی است. اغلب کسانی که مبتلا به دیپرس هستند از قبول این حقیقت سر باز زده و از پذیرش درمان‌های بالینی، دارویی و تراپی‌ها سر باز می‌زنند تا جایی که گاه این دیپرس‌های مزمن تبدیل به دیپرس کلینیکال و یا حتی در طولانی مدت به سمت شیذوفرنی پیش می‌رود. از طرفی دیپرس گرچه بیماری ویروسی نیست، اما بسیار مسری است. تسری دیپرس، با فراگیری عوامل محرک آن در یک جامعه، عوامل ژنتیکی را می‌پیماید. با این حال درک و تشخیص اپیدمی دیپرس در یک جامعه گاهی مشکل می‌نماید و علت آن یکی از کارکردهای فعال پریفرانتال کورتکس مغز است: «مکانیزم دفاعی». توانشی که به رویاسازی و یا فرار از واقعیات و نفی حقایق می‌پردازد تا حالت عمومی فزیک بدن و بالانس کیمیائی مغز را موقتاً فراهم آورد.

### مکانیزم تدافعی مغز و تخیل حقیقت نما

مکانیزم تدافعی مغز بر اساس تئوری‌های روان‌شناسی دینامیک، روند دینامیک تدافعی ناخودآگاه مغز است در برابر استرس‌ها و فشارهای عصبی خودآگاه و در پاسخ به نگرش‌های متضادمان نسبت به محرک‌های مخرب محیطی. این پروسه در واقع مغز را از پردازش واقعیت‌های تلخ خودآگاه به سوی رویابافی باورمندی فراری می‌دهد. آنا فروید، دختر زیگموند فروید، در تحقق و پردازش نظریه سه گانه مکانیزم دفاعی پدرش (شناسه، نفس و سوپر نفس \_ ID, 9 Ego, Super Ego) پروسه را معرفی می‌کند [۴]. سه پروسه از این ۹ پروسه در تحقیقات نوروسایکولوژی به اثبات رسیده‌اند. [۵]

بر اساس فرمت نه گانه آنا فروید ذهن انسان در هنگام بازسازی تعادل خود، زمانی که توان حل مشکلات و یا پذیرش آن را ندارد با یکی از روش‌های زیر، مکانیزم تدافعی مغز خود را فعال می‌کند:

۱ **انکار:** در این روش فردی که در شرایط سخت و مواجهه با سرکوب‌های محیطی قرار گرفته است حقیقت اتفاق ناگوار را انکار می‌کند، گوئی هرگز اتفاق نیفتاده است. در این مرحله این انکار ارادی صورت می‌گیرد. اما در اثر تکرار تبدیل به باور می‌شود که در ادامه بیشتر خواهیم خواند.

۲ **جابه جایی:** بدان مفهوم که فردی که در اثر شکست یا سرکوب آزار روحی دیده است روشی عکس اختیار می‌کند، فی‌المثل احساسات خود را به کسی که دوست داشته است را از عشق به نفرت تعبیر می‌کند. در سطح اجتماع می‌بینیم که کسانی که در رخدادی تاریخی که به شکست انجامیده شرکت داشته‌اند حسی کاملاً متضاد را بیان می‌کنند.

مثلا از برخی انقلابیون بهمن ۵۷ می‌شنویم که می‌گویند «صد رحمت به زمان شاه»، «شرکت در جنبش‌های انقلابی اشتباه و احمقانه است».

۳. **عقلانی جلوه دادن:** افراد با دلیل تراشی‌های عقلانی عکس آنچه رخ داده و یا بدان اعتقاد داشته‌اند را بازگو می‌کنند.

۴. **پروجکشن:** در این روش افراد به دنبال مقصری دیگر می‌گردند. روش «دائی‌جان ناپلئونی».

۵. **منطقی:** این پروسه قدمی عمیق‌تر در مکانیزم دفاعی مغز نسبت به روش «عقلانی جلوه دادن» است به این صورت که فرد منطق‌هائی غلط را پایه ریخته و بر اساس آن طرح‌ریزی می‌کند. بدین روش به توجیه قدم‌های اشتباه و یا منفعل بعد خود می‌پردازد.

۶. **سازند واکنش:** واکنش‌های شدید در جهت مخالف عوامل ترس. در حالت عادی فردی که در برابر محرکی رعب‌انگیز قرار می‌گیرد واکنش «ترس» با مختصاتی مشخص را نشان می‌دهد. در افرادی که دیپرشن آن‌ها را به سمت مکانیزم دفاعی می‌برد، به همان اندازه که ترسیده‌اند واکنش تهاجمی نشان می‌دهند. مانند مردی که به علت محیطی که در آن احساسات به علت خصیصه‌ای زنانه برشمرده شدن (که از نگاه آن جامعه تحقیرآمیز است) چنانچه در موقعیتی قرار گیرد که به خاطر احساساتش به او نسبت حساس بودن داده شود، به شدت برآشفته خواهد شد و با تهاجم فیزیکی سعی در به رخ کشیدن توان جسمی مردانه‌اش می‌کند. یکی از روش‌هائی که در جوامعی که هموفوبیا اپیدمیک است به کرات پیش گرفته می‌شود.

۷. **ندامت و واپس روی:** روشی که فرد به سمت دوران کودکی خود سوق می‌یابد. پالیسی که چندی است در رسانه‌های داخلی ایران پیش گرفته شده است: برنامه‌هائی از کارتون‌های زمان ما، پخش فلم‌ها و سریال‌های دهه شصت برای جوانانی که آن روزها کودک بودند. و البته طرفداران این برنامه‌ها کم نیستند از آنجائی که دیپرشن اجتماعی در بین این نسل به علت سرخوردگی‌های سیاسی و اجتماعی بسیار و مکرر و پشت سرهم طی سه دهه گذشته (از انقلاب، جنگ، دوم خرداد[جوزا]، هجده تیر[سرطان] تا انتخابات سال ۸۸ و عواقب پس از آن تا به همین امروز بی وقفه) بسیار اپیدمیک است.

۸. **سرکوب:** شدیدترین پروسه مکانیزم دفاعی، پس زدن واقعیات از خودآگاه به ناخودآگاه است. نوعی بی‌خیالی در ظاهر، گوئی که هرگز چنین مشکلات و تراماهای دردناکی رخ نداده است. روش‌های مختلفی برای فعال‌سازی این پروسه در جامعه اپیدمیک می‌شود: از زیاده‌روی در مصرف مشروبات الکلی سنگین، سوءمصرف مواد مخدر که عموماً به اعتیاد می‌انجامد، حتا مصرف حشیش و علف، و یا قرص‌های توهمز، تا شرکت دائم در مهمانی‌های شبانه، مسافرت‌های گروهی و تیمی دائم، پرسه‌زنی‌های بی‌هدف خیابانی، تفریحاتی سطحی چون رستوران‌ها و کافی شاپ‌ها به دفعات بی حد و حصر، خرید لباس و یا لوازم لوکس به طرزی بیمارگونه، آراستن مفرط، و یا دلیل‌تراشی‌هائی برای خوش‌گذرانی‌هائی که در لحظه باعث فراموشی دردها می‌شود.

۹. **تصعید:** پروسه‌ای که پس از سرکوب، تمام رفتارهای مخربی که برای پاک کردن حقایق تلخ از خودآگاه و فرو بردن آن‌ها به ناخودآگاه به کار بسته شده است را در سطح اجتماعی موجه جلوه می‌دهد. وقتی تصعید در سطح جامعه‌ای اپیدمیک شود، رفتارها و واکنش‌های معمول متعهد نسبت به محرک‌های دردناک دیگران تقبیح می‌شود. در چنین جامعه‌ای افراد سیاسی چون جزام زدگانی که باید از آن‌ها دوری کرد تلقی می‌شوند، و به طرد آن‌ها همت گمارده شده، آن‌ها را بعضاً افرادی امل، یا شرور و یا حتا ابترمال معرفی می‌کنند.

کریستوف کاج[۶]، یکی از نوروسایکولوژیست‌های مطرح، که از سال ۱۹۷۸ به طور خاص بر مکانیزم دفاعی مغز تحقیقات خود را متمرکز کرده است، پروسه دهمی را به نه پروسه فروید اضافه می‌کند: «پروسه گسستگی». او

«نقصه هویت گسسته» (DID) را یکی از عوامل اصلی پیشرفت دیپرفرمن به سمت شیذوفرنی می‌داند. گسستگی بر اساس تعریف او در اثر تراuma و وقایع مهیب دوران کودکی در فرد برانگیخته می‌شود. وقایعی چون از دست دادن نزدیکان در حوادث و یا بلای چون سیل، زلزله، جنگ و یا مورد تعرض جنسی قرار گرفتن. او با تکیه بر دستاوردهای تحقیقاتش، روند گسستگی را کاملاً ناخودآگاه و درست از آغاز کودکی بر می‌شمرد. کودکی که در چند ماهگی از دریافت محبت با واکنش‌هایی که نشان می‌دهد محروم می‌ماند به طور خودکار می‌آموزد که روشی مخالف پیش گیرد، و احساسات خود را بروز ندهد، عقاید خود را بیان نکند، و کم کم در تمام طول عمر خود و در هر شرایطی محصور در مکانیزم دفاعی مغزش می‌شود. شناخت و درمان این نوع مکانیزم عمیق دفاعی در افراد به علت ریشه‌های بسیار عمیقش به شدت مشکل است. روندی که در بین جوامع شرقی به دلیل فرهنگ سرکوب احساسات و بیان نیازها که قالب بر جامعه است در سطح وسیعی وجود دارد. خطر «گسستگی» باورپذیری زیاد آن است. فرد ممکن است در پروسه «گسستگی» مکانیزم دفاعی مغزش، حتا دست به قتل بزند که بعدها به هیچ عنوان به خاطر نیلورد. این بدان علت نیست که حافظه او پاک شده است، بلکه او چنانچه در شرایطی قرار گیرد که از حالت تدافعی ذهنش بیرون کشیده شود به راحتی و با جزئیات آن تجربه را به خاطر می‌آورد اما مادامی که در حالت گسستگی ایستائی دارد، حتا می‌تواند بدون داشتن هیچ احساس نفرت و یا ندامتی در مورد موضوعی که آزاردهنده بوده صحبت کند گوئی که هرگز آن را خود تجربه نکرده است. چیزی که بازگوئی خاطرات تلخ و یا اعترافات را برای بسیاری آن‌چنان آسان می‌کند که این برداشت را به ذهن دیگران متبادر می‌کند، که آن‌ها غلو می‌کنند.

آنچه در تمام این پروسه‌های تدافعی مغز به جز روش تصعید مشترک است، ناخودآگاه بودن این فرایند است. در روش تصعید، فرد (عموماً افراد حتا به فراوانی کل یک جامعه) کاملاً آگاهانه و داوطلبانه این پروسه را اختیار می‌کند. در هر ده پروسه، همان‌طور که زیگموند فروید، آنا فروید، کاپ، ژانت، گاتو و دیگران هم عقیده‌اند، عامل اساسی پیدایش و شدت مکانیزم دفاعی، یکی از سه نوع تشویش و اضطراب است: اضطراب واقعیت، اضطراب عصبی، اضطراب اخلاقی و منبع شکل‌گیری این اضطراب‌ها به طور مشترک عوامل فرهنگی-محیطی است: سرکوب‌ها، شکست‌ها، خفقان، آداب و سنن، عرف و شرع.

ادامه دارد